بهشت و دوزخ بر من عرضه شد و هرگز [صحنه‌ای] مانند امروز، در [نشان دادنِ اوجِ] خیر و شر ندیده بودم. و اگر آنچه را من می‌دانم، شما می‌دانستید، هرآینه کم می‌خندیدید و بسیار می‌گریستید

از انس بن مالک رضی‌الله‌عنه روایت است که گفت: خبری از اصحاب به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم رسید، پس ایشان به خطبه ایستادند و فرمودند: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ فَلَمْ أَرَ كَالْيَوْمِ فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ، وَلَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلًا وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا» قَالَ: فَمَا أَتَى عَلَى أَصْحابِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وسلم يَوْمٌ أَشَدُّ مِنْهُ، قَالَ: غَطَّوْا رُءُوسَهُمْ وَلَهُمْ خَنِينٌ، قَالَ: فَقَامَ عُمَرُ فَقَالَ: رَضِينَا بِاللهِ رَبًّا، وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا، وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا، قَالَ: فَقَامَ ذَاكَ الرَّجُلُ فَقَالَ: مَنْ أَبِي؟ قَالَ: «أَبُوكَ فُلَانٌ»، فَنَزَلَتْ: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ} [المائدة: 101]. یعنی: «بهشت و دوزخ بر من عرضه شد و هرگز [صحنه‌ای] مانند امروز، در [نشان دادنِ اوجِ] خیر و شر ندیده بودم. و اگر آنچه را من می‌دانم، شما می‌دانستید، هرآینه کم می‌خندیدید و بسیار می‌گریستید». [انس] گفت: پس روزی سخت‌تر از آن روز بر اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم نگذشت. [او] گفت: [اصحاب] سرهایشان را پوشاندند و صدای گریه‌شان [که از بینی خارج می‌شد] به گوش می‌رسید. [انس] گفت: پس عمر برخاست و گفت: ما به الله به عنوان پروردگار، و به اسلام به عنوان دین، و به محمد به عنوان پیامبر راضی شدیم. [انس] گفت: پس آن مردِ برخاست و گفت: پدر من کیست؟ پیامبر فرمودند: «پدرت فلانی است». پس این آیه نازل شد: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ} [مائده: ۱۰۱] (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از چیزهایی نپرسید که اگر برای شما آشکار شود، شما را اندوهگین می‌سازد)».

[صحیح است] [بخاری و مسلم در روایت آن اتفاق دارند]

خبری ناخوشایند از اصحاب به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم رسید، به این صورت که آنان زیاد از ایشان سؤال می‌کردند. پس ایشان خشمگین شدند و خطبه خواندند و فرمودند: بهشت و دوزخ بر من عرضه شد؛ پس هرگز خیری بیشتر از آنچه امروز در بهشت دیدم، و شری بیشتر از آنچه امروز در دوزخ دیدم، ندیده بودم. و اگر شما آنچه را من دیدم، می‌دیدید و آنچه را من از امروز و قبل از امروز می‌دانم، می‌دانستید، هرآینه به شدت بیمناک می‌شدید و خنده‌تان کم و گریه‌تان بسیار می‌شد. انس رضی‌الله‌عنه گفت: پس روزی سخت‌تر از آن روز بر اصحاب ایشان صلی‌الله‌علیه‌وسلم نگذشت. آنان سرهایشان را پوشاندند و از شدت گریه، صدایی گنگ که از بینی خارج می‌شد، داشتند. پس عمر رضی‌الله‌عنه برخاست و گفت: ما به الله به عنوان پروردگار، و به اسلام به عنوان دین، و به محمد به عنوان پیامبر راضی شدیم. [انس] گفت: پس آن مرد برخاست و گفت: پدر من کیست؟ [پیامبر] فرمودند: «پدرت فلانی است». پس این آیه نازل شد: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ} (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از چیزهایی نپرسید که اگر برای شما آشکار شود، شما را اندوهگین می‌سازد) [مائده: ۱۰۱].

http://www.sunnah.global/hadeeth/fa/show/4814